

چطور باور بسازیم دانش آموزان بسیاری از مدارس تصمیم گرفته اند با هم شیطننت کنند

ترسی گنگ و آنچه نمی دانیم!

غزل لطفی

چندین بار خواستم درباره مسمومیت دانش آموزان بنویسم ولی همیشه بیم داشتم که مادر بودنم باعث بشود به موضوع احساسی نگاه کنم. نمی دانم شاید هم چون در عمق وجودم آرزو می کنم واقعا این موضوع همانقدر که مسوولان درباره آن صحبت می کنند، جدی نباشد، نتوانستم بنویسم. الان هم سعی می کنم فقط در چند جمله و ذکر يك مثال حس و حال این روزها را بیان کنم. نوزادی که تازه متولد شده یا در دوران طفولیت است از بیان مشکلاتش عاجز است. والدین بنا بر تجربه و كمك گرفتن از پزشك، تمام تلاش خود را می کنند که مشکلات احتمالی را به درستی متوجه شوند و راه حل پیدا کنند. دائم شرایط بالینی نوزاد را بررسی می کنند و كوچكترین تغییری را با پزشك، در میان می گذارند تا از مهم یا بیاهمیت بودن و چگونگی مواجهه آن اطلاع کسب کنند. یعنی به طور مستمر در حال پیگیری علل هر گونه تغییر و تحولی هستند تا خوب یا بد بودن آن قابل بررسی باشد. اما گاهی می شود که نمی دانیم چرا كودكمان بیقرار است. آن موقع به هر چیزی چنگ می زنیم تا علت ناراحتی را بفهمیم؛ از چك کردن وضعیت جسمی كودك، تغذیه، دفع، تحرك و... گرفته تا هر نشانه ای ولو كوچك، همه موارد را بررسی می کنیم و خیلی سریع به پزشك گزارش می دهیم یا كودك خود را نزد او می بریم تا از كنترل بودن شرایط، اطمینان حاصل کنیم. در چنین شرایطی، تجربیات مشابه دیگران را هم می شنویم و اگر شباهتی به اوضاع فعلی كودك داشت از پیشنهاداتشان، البته تحت نظارت پزشك، استفاده می کنیم. اما بدترین شرایط زمانی است که نمی توانیم علت ناراحتی را پیدا کنیم و در این اوقات استیصال حاکم می شود. اولین آرزویی که با خود مرور می کنیم؛ «کاش بدانم که کودکم

چه مشکلي دارد تا از زير سنگ هم كه شده راه حلش را پيدا كنم، اصلا كاش من جاي فرزندم مريض شده بودم و...» و تمام اينها فقط به يك علت است حس گنگي از ندانستن آنچه در جريان است! چون تا ندانيم مشكل چيست؛ نمي توانيم راه حلش را هم پيدا كنيم و بنا بر عشق و محبت و مسووليتي كه نسبت به فرزندمان داريم خود را به آب و آتش مي زنيم تا منشا ناراحتي كودكمان را پيدا كنيم. داستان اين روزهاي مسموميت دانش آموزان هم دقيقا همين روايت است، ترسي گنگ از آنچه نمي دانيم! ترسي كه با شنيدن اينكه شيطنت كودكان است التيام پيدا نمي كند، چون هر چند كه آرزو مي كنيم كه همين باشد، اما مي دانيم كه نيست. واقعيت اين است كه ما روزهاست كه با ترس زندگي مي كنيم و فقط تلاش مي كنيم بر خود مسلط باشيم. چند روزي فرزند خود را در خانه نگه مي داريم تا از او محافظت كنيم بعد از خودمان مي پرسيم: خب تا كي بايد در خانه بماند؟ كي اين شرايط تمام ميشود و اصلا علت شروعش چه بود و جوابي پيدا نمي كنيم و در حالي كه سايه همان ترس گنگ از آنچه نمي دانيم بر سرمان آوار شده، دوباره تصميم مي گيريم به مدرسه بفرستيمش تا از درس و مدرسه هم عقب نيفتد، اما آن ترس گنگ هنوز بر تمام وجودمان حاكم است كه اگر... و تنها راه رهايي از اگريهاي مان اين است كه كسي بيايد و بگويد علت اين اتفاقات چه بوده و ادله اي تخصصي بياورد. مگر ميشود در اين چند ماه، هر ماده شيميايي كه بوده، اصلا كاملا هم بي خطر! هيچ نام و نشاني نداشته باشد يا در آزمايشهاي پزشكي تشخيص داده نشده باشد! اگر به همين يك ادعا منطقي نگاه كنيم به جاي اينكه آرامش دهنده باشد؛ كل سيستم پزشكي و درماني کشور را زير سوال مي برد و وحشتي چندين برابر القا مي كند. شما قضاوت كنيد چطور من به عنوان مادر بايد باور كنم در تمام اين ماهها دانش آموزاني در بسياري از مدارس کشور، يك باره تصميم گرفته اند به طور هماهنگ، همه با هم شيطنت كنند!

بي اهميت جلوه دادن اين اتفاق، كمكي به آرامش اجتماعي نخواهد كرد، چون اولين نشان از مسووليت پذيري در اين مقوله كشف علت و بيان شفاف آن است نه پاك كردن صورت مساله! همين. براي يك مجموعه علل ناشناخته كه به غلط هم تفسير ميشوند امكان نسخه پيچي صحيحي وجود ندارد و هر نسخه اي هم كه پيچيده شود، چون تشخيص صحيحي پشت آن نيست، راه علاج نخواهد بود. پس ابتدا بايد كسي بيايد و بگويد چه اتفاقي در حال وقوع است تا بعد همه دست در دست هم به حل مشكل كمك كنيم.

از روزهايي كه مدرسه خانه دوم بود و بدون هيچ دلواپسي فرزندمان را به آنجا مي سپرديم، رسيديم به روزهايي كه فقط مي گوييم خدا را شکر امروز هم به خير گذشت! منبع: روزنا ۲۲ ۲۷ ۱۴۰۱

